

کلن ۲۰۱۳.۶.۶

معراج امیری

فرجام جنگ و صلح در افغانستان

بازیگران بین المللی و منطقوی، چالش های داخلی

بخش دوم

۶- مشکلات داخلی روند صلح

جنگ پدیده عجیب اجتماعیست که از یک طرف بزرگترین مصیبت‌های اجتماعی را ببار می آورد واز جانب دیگر بیان تاریخ بشر را میتوان در آن بازیابی نمود که مراحل مهم حوادث تاریخی را از همدیگر متمایز میسازد. در گذشته تاریخ بشر، تمدنهایی در اثر جنگها از میان رفته اند و تمدنهایی هم در اثر جنگها پا به عرصه ای وجود گذاشته اند.

جنگ سی ساله افغانستان بر علاوه آنکه بنیاد های مادی و معنوی جامعه را از هم پاشید، باعث شد تا کتله های وسیع از انسانها به حرکت بیایند، از یک منطقه به منطقه دیگر، از یک کشور به کشور دیگر، از یک شیوه زندگی به یک شیوه زندگی دیگر. بحران هویت، بحران ارزش ها، خود آگاهی نوین، روابط و تحولات جدید اجتماعی - اقتصادی - سیاسی، همه مسایلی اند که انسانهای جامعه ما از آغاز این جنگ در چهار دهه اخیر با آن مواجه شده اند. میتوان گفت که وسعت و گستردگی این حرکت های کتلوی انسانها در تاریخ گذشته این سرزمین سابقه نداشته است. در حالیکه در دهه هشتاد و نود هزاره ای پیشتر سیل حرکت انسانها بطرف خارج از مرز های سیاسی این کشور بود. بعد از سال 2002 ما شاهد بازگشت مجدد میلیونها انسان به سرزمین آبیایی شان هستیم. انسانهای که بخاطر فرار از مصیبت جنگ مجبور به ترک وطن شدند بعد از چندین دهه با کوله بار غربت از دیار بیگانه به امید یک زندگی بهتر بیدار خود باز گشته اند. آیا این امید سرابست که به ناکجا آباد ختم میشود؟ یا اینکه راهیست که به صلح اجتماعی، امنیت و رفاه اقتصادی و آزادی می انجامد؟ آنهم در شرایط نبود یک بدیل سالم سیاسی که بتواند با در نظر داشت شرایط دشوار حاکم راه را برای ایجاد یک نظام سالم باز نماید.

با قبول واقعتهای موجود اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به این نتیجه میرسیم که راه رسیدن به چنین هدفیسیس دشوار و پر مخاطره است و طویل تر از آنست که ممکن بسیاری از ما ها در سال 2002 آنرا تصور میکردیم.

6-1 بحران مهاجرتها

از میان صدها مشکل یکی از مشکلات بزرگ جامعه ما فعل و انفعالاتیست که در اثر جا بجا شدن کتله های بزرگ انسان ها، ناشی از جنگ در این کشور ایجاد گردیده است. ملیونها انسان که تا سالهای 70 قرن گذشته حتی از روستای خود بیرون نرفته بودند، در دهه 80 مجبور به ترک وطن و زادگاه خود گردیده در خارج و یا در داخل پناهنده شدند. بخش اعظم قشر متوسط و مکتب خوانده شهری به کشور های اروپایی، امریکایی و استرالیا رو آوردند، اما قسمت اعظم مردم روستایی ما پناهنده کشور های پاکستان و ایران گردیدند. این انسانها در جریان این حرکت ها که توام با هزاران رنج و مصیبت بود با صدها پدیده ای نو و کهنه آشنایی پیدا کردند که قبلاً در روستای حتی شهر خود با آنها بیگانه بودند و یا اینکه شنیدگی های شان بود. این جا بجا شدنهای اجباری در ذهن و روان انسانهای که اکثر آنها از روستا و یا شهر نزدیک روستای خود پا فراتر نگذاشته بودند، تاثیرات عمیقی اما ضد و نقیضیاز خود بجا گذاشت. اجبار زندگی کردن در شرایط غیر انسانی کمپ های پناهندگی توام با فقر و بیچارگی، آنها را از فرآیند یک زندگی عادی روستایی و پابندی به ارزشهاییکه از نسل ها به آن عادت کرده بودند، بیرون کشید. زندگی عادی دهقانی و نسبتاًفعال آنها به روزگدرانی در زیر خیمه تبدیل شد و بدینصورت از روند تولید سنتی نیز

خارج گردیدند. بخشهای بزرگ آنها به آدم های وابسته به سازمانهای کمکی بین المللی تبدیل شدند. اضافه بر آن بی ریشگی اجتماعی گسست از ده و قریه و حتی بخشی از فامیل و همچنان فضای خشونتبار جنگی بسیاری آنها را دوچار اختلال های روانی ساخت. زندگی در کمپ و زیر خیمه ها، حیات خانوادگی را نیز دوچار دگرگونی و اختلال کرده و هزاران طفل بخاطر بدست آوردن یک لقمه نان و یا یک دست لباس از آغوش خانواده دور شده و در مدارس مذهبی با آموزش درس و هابیت، تعصب، قضاوت و انسان کشی، مورد استفاده ابزاری، سیاسی و نظامی قرار گرفتند. در اثر این بیجا شدنها و زندگی در شرایط بد اقتصادی بدور از پیوندهای اجتماعی گذشته در یک فضای نا آشنا و بیگانه، بخصوص جوانان را بیشتر از بزرگسالان در یک بحران هویتی فرو برد. برای بسیاری از پناهندگان بخصوص جوانان جنگ نیز یک منبع اجباری تامین زندگی گردید. تاثیرات که جنگ در روان این انسانها بجا گذاشته است عامل دیگر بحرانهای روانی است که مجرای خود را در ستیزه جویی متداوم با دیگران مییابد. از جانب دیگر تماس یک تعداد آنها با پدیده های مدرن چون استفاده از برق و گاز، شفاخانه و کلینیک، رادیو، تلویزیون، مکتب و صدها پدیده ای دیگر، ذهن آنها و بخصوص فرزندان شان را که در دنیای پناهندگی از ریشه متغیر ساخت. تعداد زیاد آنها دیگر آن روستاییهای ساده و پاکدل گذشته و پابند به معیار های و ارزشهای سی سال پیش نبوده و امروز بخاطر پیدا کردن لقمه ای نانی تن بکار ها و اعمالی میدهند که در گذشته با آنها بیگانه بودند.

این پناهندگان با تحولات فکری و اندیشه ها، معیار ها، توقعات و انتظارات تازه ای به "وطن خود" باز گشته اند. آنها به اهمیت آموزش فرزندان شان آگاه اند، آنها به صحت و سلامت خانواده های خود علاقه دارند، آنها از مزایای برق و آب جاری و پاک آگاه شده اند و بالاخره با در نظر داشت مشکلات چندین بعدی دنیای مهاجرت از سال 2002 به اینطرف، با امیدواری های بزرگ و به آرزوی بهبود زندگی به "کشور خود" رو آوردند. اما این امید ها و آرزو ها همه نقش بر آب شد. نه دولت جدید و نه سازمانهای بین المللی هیچکدام نتوانستند حتی بخش کوچک و ضروری این خواسته ها را برآورده سازند. برای اکثریت این بازگشتگان، زندگی در روستا دیگر جذابیت گذشته را ندارد. کمبود احتیاجات اولیه، بیکاری و بی سرپناهی، عدم دسترسی به امکانات صحتی و سایر مشکلات اجتماعی همه مانع بازگشت آنها به روستا های زادگاه شان میشود. دهقانانیکه سی سال پیش محل بودباش خود را ترک کرده، دیگر دهقانی نیست که دوباره روی زمین خود بتواند دهقانی کند. بسیاری از آنها حتی حق مالکیت خود را از زمین از دست داده و زمینش یا از طرف زورمندان غصب شده و یا اقارب مهاجر ناشده، دعوای مالکیت بر آنها دارد. این دهقان در حال حاضر یا به کارگر روزمزد شهری تبدیل شده است و یا به کمک بگیر موسسات خیریه ملی و بین المللی. برای بخش بزرگی از این مهاجرین باز گشته به "وطن" راه دیگر جز زندگی در شهر های بزرگ وجود ندارد. امروز ما شاهد تراکم نفوذ در شهرهای بزرگ هستیم. کابل نمونه ایست که نفوسش در دهه 60 - 70 قرن گذشته از چهارصد هزار تجاوز نمیکرد، امروز در حدود 4 میلیون یا بیشتر از آن نفوس دارد. در این زمینه نه دولت کفایت و توان حل این مشکلات مردم را دارد و نه موسسات بین المللی. از جمله کمیساریات عالی پناهندگان ملل متحد نمیتواند راهبرد موثری را در زمینه مشکلات این انسانها ارائه نماید. بقول رادیوی صدای المان در کنفرانس ملل متحد در شهر زنو سویس (۲ می ۲۰۱۲) این موسسه مجموع بازگشتگان افغان از کشور های همسایه به هفت نیم میلیون تخمین نموده بود که از جمله ۷۰ هزار آن دوباره به کشور های ایران و پاکستان باز گشتند. این موسسه می افزاید که: ۲۵٪ جمعیت فعلی افغانستان را بازگشتگان از ایران و پاکستان تشکیل میدهد. اما برنامه ای برای اشتغال آنها در نظر گرفته نشده بود. این موسسه می افزاید که سیاستهایش در یکدهه اخیر در افغانستان کاملاً اشتباه آمیز بوده است.¹ اکثریت این مهاجران بازگشته به وطن در شهر های بزرگ تراکم کرده اند. ازدیاد نفوس در شهرها باعث ایجاد مشکلات تهیه جا و مسکن و کار و کثافت محیط زیستگردیده است که عدم توجه به آن، باعث خرابی صحت و سلامت انسانهایی شده است که در شهر زندگی میکنند. بگفته جماهیر انوری وزیر امور مهاجرین 60٪ این بازگشتگان زیر خط فقر زندگی میکنند.² کمیساریات عالی پناهندگان ملل متحد مبالغ هنگفتی از جامعه بین المللی برای حل مشکلات مهاجرین افغان بدست میاورد اما پیتر نیکلاس نماینده کمیساریات عالی این موسسه برای افغانستان در ماه دسمبر 2011 اظهار داشت که "بزرگترین اشتباه بی سابقه ای که کمیساریات عالی مهاجرین ملل متحد کرده است، اینست که ما به بهای کمکهای انکشافی بزرگ، کمکهای بشردوستانه را ترجیح دادیم"³

¹ سایت فارسی بی بی سی 7.1.2012

² سایت فارسی صدای المان 2 می 2012

³ سایت فارسی صدای المان 24.2.2012

با در نظر داشت این همه مشکلات ساحه وظایف دولت روز بروز رو به افزایش است اما حل این همه مشکلات حتی از عهده یک دولت کارآ هم مشکل به نظر میرسد. یک دولتی که تا گلو غرق در فساد است و اکثر ارگانهای کلیدی آن در انحصار افراد بی کفایت قرار دارد، چگونه قادر به حل این همه مشکلات خواهد شد؟

برعلاوه هزاران هزار انسان بیجا شده در داخل کشور در اثر تداوم جنگ به شمار بازگشتگان افزوده شده است. نظر به آمارهای سال گذشته وزارت مهاجرین، در حال حاضر در حدود 67-70 هزار خانواده که تعداد شان به 413890 نفر میرسد در اثر حملات طالبان و جنگهای میان طالبان و نیروهای بین المللی دهات و روستاهای خود را ترک کرده در مناطق غریب نشین اطراف کابل و سایر شهرهای بزرگ در فقر در زیر خیمه ها و یا خانه های گلین، در سرمای زیر صفر زمستان و یا در حرارت بالای 35 درجه تابستان شب روز خود را بدون داشتن کار و دسترسی به امکانات اولیه زندگی، میگذرانند، در عین زمان تماشاگر ساختن ساختمانها بلند چندین میلیونی، سواری موترهای آخرین مدل، تجمل و غنای روز افزون عده ای دیگر از انسانها هستند.

موجودیت این همه انسانهای ناراضی در جامعه نه تنها اینکه صلح اجتماعی را به مخاطره انداخته است، بلکه میتواند به سادهگی مورد سوء استفاده مخالفین رادیکال و سازمانهای استخباراتی کشور های منطقه قرار بگیرد. آنها با سرباز گیری از این خیل نارضیان، بخصوص نسل جوان به آسانی میتوانند باعث ایجاد نا آرامی ها و مانع تامین امنیت گردند. متأسفانه در زمینه ساختار تروریسم و عملیات ترور، مقامات امنیتی افغان یک جواب ساده ارایه میکنند: " همه طالب اند". اما سازمانهای امنیتی همسایگان که با برنامه عمل میکنند، میتوانند از تمام اقشار ناراضی جامعه برای اهداف خود استفاده ابزاری کنند. آیا اطفال خوردسالی که در عملیات انتحاری شرکت میکنند، واقعاً شاگردان مدارس دینی اند و بخاطر اعتقادات مذهبی دست به چنین عملی میزنند؟ یا کسانی اند که بخاطر بدست آوردن چند دالر برای تامین زندگی فامیل بی سرپناه، مورد سوء استفاده قرار میگیرند و یا معتادین به هیرویین که بخاطر بدست آوردن چند گرام مواد مخدر دست به چنین عملی میزنند؟ مقامات امنیتی افغانستان کمتر از هويت واقعی این افراد اطلاع بدست می آورند. تعداد زیاد از نیمچه جوانان که قبل از عمل انتحاری دستگیر شده اند، شاگردان مدارس دینی پاکستان نبوده بلکه فرزندان خانواده های غریب و بی بضاعتی بوده اند که بخاطر بدست آوردن چند دالری تن به چنین اعمالی داده اند.

2-6 جنگ و مشکلات کوچیها

حکومتهای افغانستان حد اقل از زمان سلطنت عبدالرحمن به اینطرف با مشکل موجودیت 1.5 تا 2 میلیون کوچی طرف است. که همیشه با مواشی و در بعضی موارد با فعالیتهای تولیدی (دروگری) و تجارتي و حمل و نقل در مناطق مختلف در حرکت بوده و در مسیر راه حرکت خود برعلاوه تجارت با مواشی، تولیدات حیوانی و اموال استهلاکی، برای مواشی خود از چراگاه های مسیر حرکت خود نیز استفاده مینمایند. این چراگاه ها اکثراً زمینهای اند که هم مردمان مسکون این مناطق روی آن با هم مناقشه دارند و هم کوچیان ادعای حق استفاده از این چراگاه ها را میکنند. سابقه تاریخی آن هر چه باشد ارزیابی جداگانه را ایجاب میکند. اما این رفت آمد ها و استفاده از چراگاه ها همیشه عامل درگیری های دایمی میان کوچی ها و اقوام مسکون در این مناطق بود است. حکومت های گذشته یا هیچکدام قادر به حل این مشکل نشدند یا خواست آنها نداشتند که بخاطر جلوگیری از این درگیری ها راه حل مناسبی را قانونمند سازند. راه حلی که هم برای کوچی ها و هم برای مردمان مسکون مورد پذیرش باشد. موجودیت چنین وضعی با در نظر داشت تعداد قابل ملاحظه انسانهاییکه شامل این درگیری ها هستند، برای دولت یک کشور بی ثباتی چون افغانستان، بعنوان یک معضله مهم، باید قابل توجه باشد. این حقیقت روشن است که چه در جریان جنگهای سی ساله و چه در دوره حکومت کوزی این معضله باعث ایجاد تشنج ها و درگیری های بیشتر میان کوچی ها و مردم مسکون گردید. کوچیهای افغانستان قبل از جنگ فعالیتهای مختلف اقتصادی داشتند که تامین کننده احتیاجات مادی آنها بود. آنها بیکه در مسیر حرکت خود فاصله های دورتر را طی میکردند (کوچیهای فاصله بعید)، برعلاوه تجارت با حیوانات و تولیدات حیوانی از طریق خرید و فروش مواد استهلاکی، ترانسپورت اموال با شترها، به کارهای فصلی چون دروگری نیز مشغولیت داشتند. با انکشاف راه های ترانسپورتی و ازدیاد وسایل مدرن ترانسپورتی یک بخش تجارت آنها در جریان زمان، بگونه غیر قابل جبران محدود گردید. همچنان از حرکت آنها به

پاکستان نیز از طرف دولت پاکستان در دهه 60 قرن گذشته، جلوگیری شد. با آغاز جنگ ضد شوروی در اثر مسلح شدن همه اقوام افغانستان راه بسیاری از مناطق حرکت کوچی ها و استفاده آنها از علفچر ها با موانع مواجه گردید. در سالهای خشکسالی های متداوم اوایل دهه هفتاد قرن گذشته و بعداً از آنکه توام با جنگها نیز بود، قسمت اعظم از مواشی آنها که در حقیقت مهمترین منبع عایداتی برای تامین معیشت آنها بود، تلف گردید که در نتیجه آنها بیشتر از پیش دوچار فقر اقتصادی شدند. در جریان سالهای جنگ یک بخش آنها از طریق ترانسپورت سلاح با شتر های شان و بخاطر شناخت شان از کوره راه ها، عوایدی بدست می آوردند. با رونق گرفتن کشت تریاک در افغانستان، مافیای کشت تریاک یک تعداد آنها را که در سالهای قبل هم در فصل تابستان دروگری میکردند، برای جمع آوری حاصلات تریاک بحیث کارگر روز مزد به خدمت گرفتند و بخشهاییکه هنوز تعداد معین شتر به اختیار داشتند، بمنظور انتقال تریاک، شتران آنها را بکرایه میگیرند و در عین زمان بعنوان محافظین مسلح کاروانهای انتقال تریاک نیز استخدام میگردند. اما بخشهای دیگر آنها هنوز هم در تلاش هستند تا به همان شیوه گذشته، تا جایی از طریق خرید و فروش مواشی، تا جایی از تجارت و انتقال اموال به مناطق صعب العبور امرار معاش نمایند. برعلاوه ساحه حرکت کوچی های (فاصله نزدیک) که اکثراً تا اطراف شهر های بزرگ میرسیدند، در اثر وسعت یافتن ساحه شهر ها به محدودیت هایی مواجه شد. زدو خورد ها در ساحه بهسود جلال آباد بین کوچی ها و مردم مسکون زدو خورد در مناطق غرب شهر کابل (13 اوگوست 2010)، زدو خورد مسلحانه در منطقه بگرامی کابل (9 اوگوست 2011) همه ناشی از همین محدودیت های ساحویست. کوچی ها در گذشته در جریان اقامت خود در اطراف کابل و سایر شهرهای بزرگ قسماً بحیث کارگر روزمزد یا دروگر کار میکردند و در عین زمان با فروش محصولات حیوانی خود عوایدی بدست می آوردند. که در این زمینه هم به محدودیت های جدی مواجه شده اند. بانظر داشت چنین شیوه زندگی که هیچ اطمینانی به آینده برای شان وجود ندارد و در زمینه آموزشپرورش اطفال شان با وجود تقاضا های مکرر شان دولت هم هیچ اقدام موثری نکرده است، این جمع کثیر به یک عامل برهم زدن نظم و صلح اجتماعی تبدیل گردیده و چنانکه دیده میشود به ساده گی مورد استفاده ابزاری نیرو های رادیکال و سازمانهای امنیتی کشور های منطقه قرار میگیرند. کشور های همسایه بخصوص پاکستان که به تازگی و پود ساختار های اجتماعی کشور ما خوب آشنایی دارد با همکاری طالبان بسادگی قادر شد، از آنها بسود طالبان استفاده نماید. سیاست های نادرست دولت ربانی و جنگ سالاران محلی که در محدود ساختن حرکت کوچی ها با استفاده از زور، نقش داشتند، بساده گی باعث آن شد که کوچی ها بخاطر دوباره بدست آوردن "حقوق" خود به طالبان مراجعه کنند و پاکستان با مسلح ساختن آنها، نیروی جنگی طالبان را تقویت کرده و از آشنایی آنها در شناخت از مناطق و راه های صعب العبور، بمنظور عملیات نظامی طالبان استفاده اعظمی کند. در سطح سیاسی در مراحل معینی مقامات نظامی دولت پاکستان بعنوان دایه مهربانتر از مادر که در حقیقت ناشی از انگیزه های تخریبگرانه ای نظامیان این کشور است، بعنوان "مدافعین پشتونها" و حقوق کوچی ها وارد میدان میشوند. دولت افغانستان در این زمینه فقط بگونه ای دفع الوقت اقداماتی را روی دست میگیرد اما برای حل اساسی این مشکل در این یازده سال هیچ اقدام موثری انجام نداده است. جامعه بین المللی نیز که از آغاز این هزاره در افغانستان "باز سازی" میکند، در زمینه تحکیم صلح اجتماعی بخصوص در مناطق دور دست و روستایی، توجهی نکرده و اکثراً با اقدامات عجولانه بر پایه اطلاعات نادرست قوماندانهای جهادی و افراد مغرض، منازعات را بیشتر از پیش عمیقتر میسازند.